

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

گروه پیشگام افغانستان
۱۳۸۶ ثور

جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟

به ادامه گذشته

کدام یک از موارد بالا با حقوق شهروندی امریکاییان و یا شهروندان جهان همخوانی دارند؟ نهادهای جامعه مدنی از این زورگویی های "قانونی" ایالات متحده، این شاخص ترین نمونه جامعه مدنی، چگونه دفاع کرده می توانند؟ در جریان انتخابات ۱۹۹۲ دسته ای از استادان مشهور امریکایی طرحی را مبنی بر کاهش ۲ در صد بودجه نظامی امریکا (بدون اینکه به سلامت نظامی کشور آسیب برسد) را به کلنتون پیشنهاد کردند که با این کاهش بودجه نظامی، می توان شغل های فراوان جدیدی را ایجاد کرد، فقر و جنایت را کاهش داد (این استادان از فقر مردم تشویش داشتند و گراف جنایت در ایالات متحده در سطحی است که هر روز امریکاییان هدف گلوله افراد مافیایی و ناراضیان اجتماعی قرار می گیرند. بار ها کشتار های دسته جمعی در آن کشور براه افتاده و آخرین اقدام، کشتار ۳۲ نفر محصل در ماه اپریل ۲۰۰۷ توسط یک جوان کوریایی بود و هفته ای بعد از آن یکی از کارمندان ناسا، همکار خود را به قتل رساند و خودش نیز دست به خودکشی زد. نیرو های امنیتی همیشه این جنایات را به مشکلات روانی شخصی نسبت می دهند، در حالیکه ناشی از مشکلات روانی عموم جامعه می باشند) و هم به منابع سالم و الکترونیک انرژی بدون اینکه محیط زیست را آلوده سازد، دست یافت. در ابتدا کلنتون این پیشنهاد را به گرمی پذیرفت و همینکه به کاخ سفید راه یافت و چون اندیشه خدمت به خلق در ذات رژیم های سرمایه داری وجود ندارد، آن وعده را شکست و در عوض به سفارش های وزیر خزانه داری اش، رابرت روبین (سرمایه دار بزرگ وال ستریت و رییس سیتی بانک امریکا در آن زمان) گوش داد تا به رونق بورس سهام نیویارک بپردازد، نه کاهش فقر و بهبود وضع محیط زیست. با چنین وضعیتی که از سوی ملیاردرها در جامعه سرمایه داری حاکم است، این موعظه فوکویاما به عنوان تئورین جامعه مدنی چه جایی میتواند داشته باشد، و قتیکه میگوید:

"اگر ما انسان ها آزاد هستیم و به خود احترام می گذاریم، نه پوشالی و دست نشانده، اگر ما شهروند هستیم نه رعیت، اگر انسان های متفکر هستیم نه وسیله تحقق تفکر بیگانگان، اگر میهن خود را دوست داریم و در برابر مردم خود احساس مسوولیت می نماییم، باید دگر از پرستش و تقدس حاکمیت دست بکشیم و منتظر خیریه از جانب قدرت دولتی نباشیم و در عوض با درایت و فرزانی و هوشیاری سیاسی متوجه عملکرد سیاستمداران، برخورد آنان نسبت خواست های انسانی، شرف و ناموس مردم، آزادی های طبیعی و شهروندی و بالاخره متوجه این امر باشیم که مشی و سیاست دولت تا چه اندازه رفاه عامه و عدالت اجتماعی را تضمین و تأمین می نماید، چگونه بیکاری، فقر، گرسنگی، بیسوادی و جهالت را می ستیزد و نان، پوشاک و مسکن را برای مردم به ارمغان می آورد".

فلاسفه بورژوازی همیشه موعظه می کنند، ولی راه های عملی را یا نمی دانند و یا نمی خواهند نشان بدهند. فوکویاما با این موعظه و شعار برای انسان ها بهروزی می خواهد، اما اینکه این انسان ها چگونه به این فرمایشات دست یابند را نشان نمی دهند. او از سرمایه داران می خواهد که در جامعه مدنی سر عقل آیند و در راه خیر و فلاح بشریت گام بردارند. اما تا زمانیکه ارزش اضافی و انباشت سرمایه وجود داشته باشد و وسایل تولید در دست عده ای معدودی قرار داشته باشد، می توان به چنین خیر و فلاحی رسید؟ فوکویاماها به این پرسش پاسخی ندارند و ازین جاست که با چنین افکاري نباید راه بهروزی را پالید، بلکه با علم رهایی مارکسیزم بدنبال پیشاهنگ طبقه کارگر رفت و وسایل تولید را عمومی ساخت تا ۹۵ در صد جامعه از بند استثمار رهایی یابند.

فوکویاما در جای دیگر اینطور حلوا حلوا می گوید: «برای استقرار حقوق شهروندی این موارد را لازمی می دانم:

-تمام انسان ها بدون در نظر داشت وابستگی های قومی و سایر تمایزات اختصاصی، باید در تمام عرصه های زندگی دارای حقوق، آزادی ها و مکلفیت های مساوی باشند. این معیار انسانی و بشری امروز به حیث محک قضاوت که بدون آن نمیتوان هیچ یک از پدیده های اجتماعی، پروسه های فنی و فن آوری را درست نمود، در دسترس استفاده باشد.

-تمام اقوام و ملیت ها (مردمان) بدون در نظر داشت کمیت و سطح رشد آنان با هم مساوی اند.
- ارتباط متقابل میان حقوق و آزادی های انسان و حقوق و آزادی های اقوام و ملیت ها گسست ناپذیر و انعطاف ناپذیر است. مردم آزاد بوده نمیتوانند اگر حقوق و آزادی های انسان مربوط به آن پامال گردد و همچنان هیچ انسانی آزاد بوده نمیتواند، اگر حقوق و آزادی های مردم او پامال گردد.

-هر نوع تقسیم قدرت و شکل اداره نزدیک شدن و در آمیختن آن با مردم بی روح و غیر زنده خواهد بود، اگر هر انسان خود را شهروند تصور نکند و نخواهد که شهروند باشد».

باز هم فوکویاما فقط به بیان مسایل پرداخته است، اینکه شهروندان چطور وضعیت، مخصوصاً در کشور های سرمایه داری را تغییر بدهند و به این اهداف دست یابند، چیزی ننوشته است و باز هم او نمیداند، تا زمانیکه ارزش اضافی و انباشت سرمایه در دست عده ای معدودی متمرکز باشد. این موعظه ها فقط بدر آشفی ها خواهند خورد.

دموکراسی، رأی و انتخاب :

"فریدمن" اقتصاددان مشهور امریکایی، سود را جوهر دموکراسی دانست و این "شرافتمندانه ترین" تعریفی است که یک تیوریسن بورژوازی از دموکراسی لیبرال ارائه می دارد. امپریالیست های حاکم بر ایالات متحده که خود را قهرمانان دموکراسی لیبرال دانسته و نظم نوین جهان را تطبیق این دموکراسی می دانند، در تقسیم امتیاز جهت سرمایه گذاری در باز سازی عراق به صراحت اعلان نمودند که سود قسمت شده به خون ریخته شده بستگی دارد. این همان سودیست که از تحمیل دموکراسی توسط چکمه پوشان امریکایی بر عراق به دست می آید و با تعریف «فریدمن» همخوانی دارد. در حالیکه فوکویاما در استقرار جامعه مدنی اش با این خیالات برای دموکراسی مسوولیت قایل می شود "دموکراسی مستلزم تنظیم و تحقق چنان مشی دولتی است که حقوق اقتصادی، اجتماعی، معنوی، سیاسی و آزادی های هر شهروند (و ازین طریق تمام مردم) را در بر بگیرد و تضمین کند".

در حالیکه در دوران سرمایه داری پیشرفته که شرایط عالی تکوین جامعه مدنی را به نمایش می گذارد، رأی و انتخاب به گونه ای است که کاندیدای ریاست جمهوری، پارلمان، شاروالی ها و والی ها باید واجد شرایط خاص پولی باشند، شرایطی که فقط سرمایه داران توان چنان کاندیدی را دارند. این اولین قیدی است که در به اصطلاح آزادی رأی و انتخاب در جوامع "پیشرفته" وجود دارد. برای اینکه کاندیدی خود را معرفی کرده بتواند باید به رسانه ها، مخصوصاً تصویری مراجعه نماید. مصرف هر ثانیه این رسانه ها مستلزم پرداخت پول هایی است که فقط برای سرمایه داران بزرگ ممکن است، نه هیچ کارگر و خرده بورژوازی و دهها قید دیگر که ورود غیر سرمایه داران را به نهاد های انتخابی قدرت در کشور های پیشرفته جامعه مدنی نا ممکن می سازد. مخصوصاً اگر آنانی که فکر بورژوازی نداشته باشند، هرگز قادر به کاندید و اخذ رأی نخواهند شد. برای اینکه این کاندیدی و این مصارف ممکن گردد، باید بانکها و کمپنی های بزرگ در عقب کاندید قرار داشته باشند.

چون برای رسیدن به موقعیت های "انتخابی" در کشور های پیشرفته سرمایه داری قانوناً قیدهایی وجود دارد که جز سرمایه داران برای دیگران ورود ممنوع اعلان شده است، رأی دهندگان نیز در احزاب و اتحادیه هایی جمع میشوند که سکان آن ها در دست سرمایه داران بوده و نظر بزرگان احزاب و اتحادیه ها تعیین کننده رأی اعضا می باشند. آنانی که ازین انتخاب و رأی نفرت دارند و آنرا وسیله ای جهت به قدرت رسیدن فقط استثمارگران می دانند، مقاومتی که در برابر آن انجام داده می توانند، عدم شرکت در رأی گیری است و چنان است که در تمامی کشورهای امپریالیستی، در تمام انتخابات آنها به ندرت ۶۰ درصد مردم شرکت می کنند و بقیه به تحریم انتخابات می پردازند. تحریمی که در وطن ما در جریان انتخابات پارلمان صورت گرفت و چون مشت کثیفی از جنایتکاران خود را کاندید کرده بودند، بیش از ۵۰ درصد مردم، انتخابات را تحریم کردند و انزجار خود را نسبت به کاندیدان اعلان نمودند.

نهاد های جامعه مدنی از دموکراسی، انتخابات، رأی و شرکت مردم در جامعه مدنی صحبت می کنند، ولی این قیدهایی که این فرمایشات را فقط برای عده ای معدودی مقید می سازند و عملاً در کشور های پیشرفته سرمایه داری یا قله جامعه مدنی چون امریکا، انگلیس و فرانسه وجود دارد، چیزی نمی گویند، زیرا گردانندگان این نهاد ها وظیفه شان می دانند تا در میان جوامع نیمه فئودال- بورژوازی، نیمه مستعمره و نیمه سرمایه دار تا سرمایه داری ایفای وظیفه نمایند. بجای این فرهنگ ها، فرهنگ سرمایه داری جاگزین گردد و در آخرین تحلیل کشور های نیمه سرمایه دار در وابستگی کامل به کشور های امپریالیستی قرار گیرند، پایگاه های نظامی امپریالیست ها درین کشور ها جابجا شوند و بازار، نیروی کار و مواد خام این کشور ها به پای امپریالیست ها فدا گردند. زیرا منظور از استقرار جامعه مدنی غیر ازین چیز دیگری برای سران نهاد های جامعه مدنی نمی باشد. ۶۲۹ میلیون دالریکه در انتخابات ۲۰۰۴ میان بوش و جان کری در امریکا به مصرف رسید، از طرف ۵۰ کمپنی به این دو کاندید داده شده بود. انتقال قدرت از یک رهبر حزب به عین همان حزب و یا حزب دو قلو در کشورهای با جامعه مدنی بی شباهت به رژیم های

پوسیده شاهی نیست که قدرت بشکل موروئی منتقل می گردد و این انتقال قدرت به مقدار حمایت و مصرف سرمایه داران بزرگ بستگی دارد، نه حمایت مردمی.

این رای گیری ها که در ظاهر بسیار دموکراتیک به نظر می رسند، در پشت پرده صد ها زد و بند را با خود داشته و ملیون ها دالر میان اتحادیه ها و کمپنی های مختلف سرمایه داری بخاطر خرید و فروش رای پایین و بالا می شود. چون جامعه سرمایه داری در ذات خود مملو از حيله و نیرنگ بوده، هر سرمایه دار تلاش دارد تا گلوئی حریفش را بفشارد، این گلو فشردن ها در جریان انتخابات این کشور ها حدت بیشتر کسب کرده که فقط گوشه های کوچکی از آن ها در مطبوعات راه پیدا میکنند .

حزب:

در هیچ جای جهان حزب غیر طبقاتی وجود ندارد. در جوامع پیشرفته سرمایه داری ، احزاب توسط سرمایه داران بزرگ ساخته شده و هر حزب نماینده بخشی از سرمایه داری همان کشور به حساب می آید. مثلاً حزب جمهوریخواه در امریکا نماینده کمپنی های نفتی و حزب دموکرات نماینده کمپنی های کالایی می باشد. در امریکا، انگلیس، فرانسه، جاپان و آلمان هم احزاب از فعالان سیاسی کنسرسیوم های بزرگ سرمایه داری تشکیل شده و منطقاً برای منافع همین سرمایه داران کار کرده، تلاش می نمایند تا قدرت را بدست بگیرند و ازین طریق به نفع کمپنی های خود بیشتر کار کنند.

در کشور های سرمایه داری، احزاب سیاسی هم دولت را می سازند و هم جزئی از نهاد های جامعه مدنی آن کشور ها بوده، طراحان اصلی سیاست های اقتصادی آن ها به حساب می آیند. فعالان و کادر های این احزاب برای استقرار هر چه بیشتر و محکمتر جامعه سرمایه داری استراتژی و تاکتیک وضع می کنند و پیوسته نقایص سیستم را ارزیابی کرده در جهت اصلاح آن می برانند. ایدئولوژی این احزاب در چارچوب قانونی منافع جامعه سرمایه داری قرار داشته، رعایت قانون، احترام به مالکیت خصوصی، احترام به تصامیمی که در چارچوب منافع استراتژیک کشور گرفته می شود، مبارزه بر ضد خشونت که اگر زحمتکشان کشور جهت کسب معیشت بهتر به راه بیاندازند، طرح قرار داد های تجاوز کارانه و استثمار گرانه در سطح بین المللی و غیره، از وظایف این احزاب به شمار می رود.

این احزاب در جوامع اروپایی و امریکایی با چنین مشخصاتی مدافعان جامعه مدنی، آزادی و عدالت می باشند!! در کشور ما و کشورهایی چون افغانستان که احزاب سیاسی، خود را جزئی از نهادهای جامعه مدنی می دانند، در مورد تمامی این گندگی های کشور های امپریالیستی کلمه ای بر زبان نیاورده و به اشکال گوناگون به توجیه کار آنها می پردازند. اکثریت احزابی که بعد از ۱۱ سپتامبر یا از استحاله تنظیم ها یا از توتّه توتّه شدن حزب دموکراتیک خلق و یا با تفکرات دیگری عرض اندام نمودند، قانون اساسی افغانستان را پذیرفته و به این ترتیب به بازار آزاد، دموکراسی لیبرالی، سرمایه گذاری های امپریالیستی، رسیدن به جامعه مدنی و غیره صحه گذاشته اند. عده ای ازین احزاب به صورت رسمی عضو نهاد های جامعه مدنی می باشند. بسیاری ازین احزاب یا از سوی امریکا یا اروپا و یا همسایگان ما تمویل شده، قلاده های وابستگی را به گردن دارند، جز از فاشیست های مذهبی وابسته به ایران و پاکستان، اکثریت دیگر احزاب در رسیدن به فرهنگ بورژوازی تلاش می نمایند، عده ای از رهبران این احزاب در سفارت امریکا درس حزب سازی می آموزند، عده ای را شبکه امریکای «ان دی آی» درس می دهند و عده ای هم که مورد الطاف قرار نمی گیرند، حد اقل ابراز می دارند که ما معتقد به اشغال افغانستان به وسیله چکمه پوشان امریکایی نیستیم!! امریکایی ها با این درس های شان جز اینکه ازین رهبران احزاب بخواهند که چون احزاب بورژوایی اروپا و امریکا خصوصی سازی، سرمایه غربی و دلالی، استقرار جامعه آزاد سرمایه داری، استقرار پایگاه های نظامی امپریالیست ها در خاک افغانستان جهت حفظ منافع امپریالیست ها در منطقه و جهان، پلورالیزم و کثرت گرایی، استثمار و طبقات، مخالفت با هر نوع قیام های زحمتکشان و قانون پذیری را بپذیرند و بعد از پیاده کردن آنها عمل نمایند، چه چیزی را می خواهند؟ این احزاب چون ظاهراً با تفکر طبقاتی ایجاد نشده اند، بدنبال دنیای آزاد و تمویل سرگردان اند و این هم معلوم است که این تمویل از کجا ها صورت می گیرد که ماهیت واقعی آنها را به عنوان نهاد های جامعه مدنی روشن میسازد.

وقتی جامعه مدنی بر چنین ستون هایی آباد می گردد و معیار جامعه مدنی در توضیح نهاد هایش به اصطلاح خدمت به مردم می باشد، با یک نظر می توان فهمید که جامعه مدنی سرابی از امید ها و آرزو های روشنفکران سرگردان و به بن بست رسیده بعد از به اصطلاح فروپاشی کمونیزم است که رژیم سرمایه داری را با تمام کواپف آن پذیرفته و انتظار مدیر شدن در رده های بالایی چنان جامعه را در آینده دارند و شرمند شرمند میخوانند، خائنان ملی آینده کشور باشند.

عده ای از احزاب سیاسی کشور ما تا هنوز در میان افکار فیودالی و بورژوازی در نوسان بوده، تلاش می نمایند تا بشکلی این دو را آشتی بدهند، وقتی در برابر سنت ها و جهالت های دینی قرار می گیرند، می خواهند مدنی شوند و وقتی با اخلاقیات غرب رو به رو می شوند بر "سنت های پسندیده افغانی" تأکید می نمایند. رهبران این احزاب خط فکری معینی نداشته در شرایط کنونی بدنبال جایگاه خاص خود سرگردان می باشند. بعضی از احزابی که با بار چپ کمونیستی وارد عرصه شده اند، با اینکه از سیاست های امریکا، بازار آزاد، فقر و بدبختی مردم، نا کارایی حاکمیت ناراضی اند، اما شرمند شرمند دموکراسی لیبرال را می پذیرند.

هر چه آهنگ نفوذ فرهنگ، اقتصاد و افکار بورژوازی در افغانستان تقویت گردد، به همان اندازه این احزاب در جایگاه های خاص ایدیولوژیک شان مستقر می گردند و بر طبق سیاست های ملیاردرها فقط دو حزب به اصطلاح نیرومند پوزیسیون و اپوزیسیون باقی می مانند. بسیاری از اهماله شده های این احزاب و یا سران انجو ها از کثرت احزاب ناراضی اند و می خواهند چون امریکا، انگلیس، فرانسه و جاپان دو حزب یا دو جناح در کشور ما هم به میان بیاید که گاه یکی در قدرت و دیگری به اصطلاح مخالف قدرت باشد و به اینصورت هم دموکراسی تمثیل شود و هم از "خسونت های طبقاتی" جلوگیری به عمل آید.

آزادی بیان و آزادی رسانه ها:

آزادی بیان و آزادی رسانه ها متمم یکدیگر بوده، بدون آزادی بیان، رسانه ها و آزادی شان معنی ندارد، زیرا باید آزادی بیان وجود داشته باشد که رسانه ها قادر به گفتن یا نوشتن چیزی گردند و به عکس اگر رسانه ای وجود نداشته باشد و آزادانه عمل نکند، نمی تواند طریقی برای بیان وجود داشته باشد.

با تمام تبلیغاتی که در جوامع سرمایه داری برای به اصطلاح آزادی بیان صورت می گیرد، ولی دقیقاً حدی به آن قایل اند، این آزادی تا جاییکه به آزادی دیگران لطمه وارد نسازد مجاز است، هتک حرمت نباید صورت گیرد و انتقاد باید در محدوده قانون باشد، گزارشگران و نویسندگان عموماً بیطرف باشند و بدون سند درباره کسی چیزی ننویسند، در غیر آن محاکم و زندان در انتظار این آزادی خواهد بود.

این آزادی با این همه محدودیت به پرده ای بی بال و پری می ماند که انتظار پرواز داشتن از آن خیال واهی است. قانونی که این آزادی در محدوده آن شناور است، را قبلاً مورد ارزیابی قرار دادیم که در جوامع سرمایه داری به وسیله چه کسانی نوشته می شود و به نفع کدام افراد و طبقات می باشد.

در جامعه مدنی، آزادی رسانه ها وجود دارد، ولی بر این رسانه ها کمپنی هایی سرمایه گذاری می کنند که بدون اجازه روسای ملیاردر آن چیزی پایین و بالا گفته یا نوشته نمی توانند. درین جامعه جناح هایی از قدرت اقتصادی، دولتی و رسانه ای طوری پیوند دارند که چون زنجیره یکی دیگری را تقویت میکنند. اگر انگلستان را طور نمونه در نظر بگیریم نشرات «دیلی تیلگراف»، «تایمز لندن» و «دیلی مایل» از کاندیدان حزب محافظه کار در پارلمان حمایت میکنند، چون کمپنی هایی که این نشرات مربوط آنها اند، با کمپنی های اقتصادی که حزب محافظه کار را ساخته اند پیوند مستقیم مالی دارند و در مقابل «گاردین» و «دیلی میرور» از کاندیدان حزب کارگر پشتیبانی کرده به نفع آنان و سیاست های شان تبلیغ مینمایند. در امریکا نیز رابطه میان احزاب جمهوری خواه و دموکرات با نشرات چنین پیوندی داشته و در فرانسه نیز همچنان است. اینها همه در آخرین تحلیل ریشه در کمپنی های مشترک اقتصادی دارند و به اینصورت تمام این رسانه ها و احزاب در انگلستان سرمایه داران معینی بند بوده، اربابان پول بر نهاد های جامعه مدنی حکمروایی می کنند. بر فرق جامعه مدنی و نهاد های آن مثنی ملیاردر زور گو و اربابی که جز چوشیدن شیر به جان خلق کاری ندارند، قرار دارند.

رادیو های آزادی و بی بی سی که از بزرگترین بنگاه های خبر پراکنی جهان اند، به وسیله امریکا و انگلیس ایجاد شده و با وجودیکه بر بی طرفی و آزادی بیان تأکید دارند، عملاً این دو رادیو ذهنیت های عامه را در مناطق مختلف جهان جهت پیاده شدن سیاست های امپریالیستی این دو کشور آماده کرده، شرایط صدور سرمایه را برای رژیم های شان مساعد می سازند. امپریالیست ها که نقش تبلیغی رسانه ها را در القاء نمودن افکار و اهداف خاص شان فوق العاده مؤثر می دانند و در دنیای امروز بدون چنین تبلیغاتی پیاده نمودن تاکتیک ها و استراتژی های استعماری شانرا نا ممکن می دانند، بنگاه های غول پیکر رسانه ای را با میلیون ها دالر ایجاد نموده اند. مصارف سالانه رادیو آزادی به ۲۹ میلیون دالر می رسد و از نقش بی بی سی در سمت دهی سیاست های تفرقه افکنانه و استعمار گرانه ای آن در کشور ما کسی انکار کرده نمی تواند، بنگاه های خبر پراکنی ایالات متحده در یکروز، حجمی از خبر و گزارش را پخش می کنند که تمامی کشور های جهان سوم در یکسال آنرا پخش کرده نمی توانند که خود نقش رسانه ها و یا به اصطلاح آزادی بیان را با پیاده نمودن سیاست های استثمارگری امریکا در جهان به روشنی نشان می دهد، این همان نهادهایی اند که گفته می شود در رسیدن به جامعه مدنی تلاش می نمایند !!

در کشور ما قرار است قانون آزادی بیان و رسانه ها را سرچنایتکاری مثل محقق رقم بزند و نشراتی زیر رهبری سیاف، خلیلی، محقق، انوری، ربانی و دیگران به چاپ می رسند که عده ای از آنها بخشی از نهاد های جامعه مدنی میباشند!!

غربی ها طی پنجسال گذشته، تلاش های بسیاری نموده اند تا رسانه های افغانستان را با معیارات آزادی بیان و رسانه های غربی میزان نمایند و به این خاطر برای ژورنالستان صد ها سیمینار و کنفرانس برگزار کرده، کار ژورنالستیک معیاری غربی را آموزش داده اند، کاریکه در آخرین تحلیل در خدمت استقرار جامعه مدنی قرار می گیرد و به این خاطر دلالتان فرهنگی بسیاری را به افغانستان گسیل کرده اند. آنها گروپ های میدیایی چون آیین، کلید، سیاره، آی پی اس، فریدریش ایبرت، سی آی جی، انترنیوز، انترپرس، پرواک و غیره را تأسیس کرده و در جهت ایجاد تلویزیون ها و رادیو های بیشتری تلاش دارند. علاوه به دلالتان و جواسیس غربی که در بخش رسانه ها به افغانستان اعزام شده اند، تلاش صورت گرفته است تا از عوامل ایرانی شان که به زبان "شیرین دری" صحبت می کنند بیشتر در افغانستان سود ببرند. به این خاطر افرادی چون باقر معین، معصومه طرفه، رضا دقتی، پویا

قندهاری، خانم‌گیسو و دیگران را به کار گماشته‌اند و بی آنکه ظاهراً فهمیده شود، آقای معین و خانم طرفه در هر سیمینار و کنفرانسی نه تنها حاضر اند که گاهی میزبان افغان‌ها در کابل می‌گردند و اینکه با کدام طلسماتی اینان اینگونه سروران آزادی بیان و مطبوعات افغانستان شده‌اند، هیچکس نه سوالی دارد و نه می‌پرسد، چون "جامعه جهانی در افغانستان حضور یافته است" و اینان مدعیان جامعه مدنی و آزادی بیان به گونه‌ی سفرای فرهنگی غرب در افغانستان عمل می‌کنند.

امریکاییان کسانی را به بورس‌ها و تورهای ژورنالستیک دعوت می‌کنند و جایزه‌های بهترین ایدیتور‌ها را برای شان می‌دهند که از سواد نسبی خواندن و نوشتن برخوردار نیستند، چه رسد به اینکه قهرمانان سواد و نویسندگان ماهری باشند، زیرا معیار امپریالیست‌ها در تعیین چنین افرادی نه دانش ژورنالستیک که روابط خاص شبکه‌ای بوده و می‌خواهند برای عوامل شان در کشور های نیمه‌سرمایه داری به عنوان قهرمانان آزادی بیان و رسانه‌ها تبلیغ نمایند و آنانرا قهرمانان این عرصه وانمود سازند.

امریکا که نظم نوین جهانی‌اش را با رنگ نارنجی سامان می‌دهد و انقلابات نارنجی را به راه می‌اندازد، انقلاباتی که در آن‌ها وابستگی‌اش به قدرت میرسند، تلاش می‌نماید تا به صورت آرام و خزنده این رنگ را در اذهان رسانه‌های افغانستان و از آن طریق در روح تمام جامعه بدماند و به این خاطر اکنون در نشان تلویزیون طلوع، تلویزیون لمر، رادیو آزادی، مجله کلید و گروپ کلید، رادیو صبح بخیر افغانستان، شبکه مخابراتی اریبا، سایت انترنتی معین، آیسیک، تابلوهای افغان بیسیم، نشان کام ایر و غیره نوارهای نارنجی هموار شده‌اند، تا نظم نوین ازین طریق ذهنیت‌های مردم را اشغال نماید و به این صورت رسانه‌ها و آزادی بیان را به عنوان دو ابزار در خدمت سیاست‌های استعماری‌اش قرار دهد. چیزیکه دلالتان ژورنالستیک امریکا، حضور آن کشور را در افغانستان «غنیمت» می‌شمارند!!

کمیسون‌های حقوق بشر و پروژه‌های عدالتخواهی:

در جوامعی که شکاف طبقاتی به گستردگی ۵ و ۹۵ در صد عمیق باشد، در صورتیکه ۵ در صد جامعه بیش از ۹۰ در صد نعمات مادی و معنوی را در کنترل داشته، استثمار به خشن‌ترین وجه آن جریان داشته باشد، مافیاء، تن‌فروشی، اعتیاد، بهره‌کشی، تجاوز به کشور های دیگر، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، تولید گازهای گلخانه‌ای تا حدی که بزودی درجه حرارت زمین ۴ درجه از دیاذ خواهد یافت و یخ‌های قطب، آب شده و زندگی ملیون‌ها آدم در معرض مرگ قرار خواهد گرفت و لایه‌ای ازون که محافظ بسیاری امراض انسانی است پاره پاره خواهد شد و غیره، چگونه می‌توان از حقوق بشر و عدالت در جهان نام برد. در چنین جوامع و شرایطی عدالت و حقوق بشر روپوش‌های کثیفی‌اند که بورژوازی می‌خواهد با علم نمودن آنها تمامی کثافت کاری‌هایش را استتار نماید.

این دو مقوله (حقوق بشر و عدالت) به اصطلاح برگ‌های برنده‌ای‌اند که تیوریسن‌های استقرار جامعه مدنی آنها را در مقابل "ستم‌ها و استبداد‌های جوامع سوسیالیستی" علم کرده "حق و آزادی" در جوامع مدنی را به نمایش می‌گذارند. این کمیسون‌ها و پروژه‌ها که زیر نظر مستقیم و یا غیر مستقیم کشور های امپریالیستی کار می‌کنند و مصارف شان را می‌پردازند، آیا می‌توان از آنها امید عدالت را داشت؟ حامیان امپریالیستی این کمیسون‌ها شارون که به قصاب فلسطین مشهور است و پینوشه که خلق شیلی را قتل عام کرد و ملیون بار فاشیست‌تر و جنایتکار تر از میلوسویچ و صدام حسین بودند، این دو را محاکمه و اعدام می‌کنند و آن دو را تقدیر می‌نمایند، چگونه می‌توان به این «دموکراسی نیرومند جهان» اعتماد کرد؟

عموماً در گزارش‌های سالانه این کمیسون‌ها به کشورهایی برخورد میشود که سرسازگاری با غرب ندارند و گهگاهی بخاطریکه جهانیان فکر نکنند که آنها کاملاً آله دست غربی‌ها اند، به انتقاداتی از آن کشورها نیز می‌پردازند. آیا این انتقادات در تغییر حقوق بشر اثری به جا می‌گذارند؟ مثلاً در فقر، بیکاری، شدت استثمار، چاپیدن سرمایه‌های ملی خلق‌ها، شکاف‌های طبقاتی، تمرکز سرمایه، تجاوز به کشور‌ها، قتل عام‌ها، و غیره چه تأثیری به جا گذاشته‌اند؟ آیا از این جنایت‌ها کاسته شده؟ نه، نه تنها کاسته نشده که بر بسیاری آن‌ها پرده انداخته، ذهنیت مردم را از توسل به راه‌های اساسی در تغییر آن‌ها باز داشته‌اند. لذا نبود این نهاد‌ها هزار بار از بود آنها بهتر است، زیرا مردم به امتیازات کوچک و غیر اساسی در حد چند حرف اخلاقی عادت نکرده، راه‌های تغییر عمیق اجتماعی را با قیام‌های شان درپیش خواهند گرفت. هدف این کمیسون‌ها هم غیر از خاک زدن به چشم توده‌ها چیز دیگری نمیباشد.

کمیسون حقوق بشر افغانستان از نهاد‌های مهم و اساسی جامعه مدنی افغانستان بوده، ولی در عمل قادر به انجام کوچکترین کاری در تامین عدالت و اعاده‌ای حقوق مردم نشده، ملیون‌ها دالری که از کشور های امپریالیستی به آن می‌رسد و گردانندگان آن جز دلالتان غربی ماهیتی ندارند و غربی‌ها آنان را در قصر‌ها جا داده، بر آخرین مودل موتر‌ها سوار کرده، هر از گاهی مدال‌هایی را به گردن‌های شان می‌آویزند و همیشه در رفت و آمد به مدینه فاضله شان (امریکا) قرار دارند. اینان هم تلاش می‌نمایند تا بهشت کشور های امپریالیستی و نحوه معیشت، کار و زندگی مردم آنجا را برای افغان‌ها تبلیغ کنند. بنابر این هرگز نمیتوان انتظار داشت که چنین کمیسونی قدمی در جهت عدالت بردارد. بزرگان این کمیسون از جایی تغذیه و تمویل می‌شوند و درس عدالت می‌آموزند که بدترین بی‌عدالتی‌ها از آنجا صورت می‌گیرد و آن استثمارگران غربی‌اند که در حمایت از بدترین جنایتکاران ضد بشر قرار

دارند. لذا پروژه عدالت این کمیسیون که به عق سربالایی شباهت دارد، بیشتر بر مصالحه، عفو، بخشش، همگرایی و غیره با جنایتکاران خلقی، پرچمی، تنظیمی و طالبی تأکید دارد، تا از انتقام خلقی که از دم ساطور این جنایتکاران ضربت سختی دید و تا حال سنگفرش های کشور ما خونین اند، در امان بمانند.

تأمین عدالت و استقرار جامعه عدل و برابری به وسیله جواسیس و قلابه بندانی چون سیما سمر و نادر نادری بی شباهت به توقع عدالت از خلیلزاد و سیاف نیست. از روی این کمیسیون ها و افراد و اشخاص آن ها به آسانی میتوان حدس زد که جامعه مدنی اینان چگونه جامعه ای است و حقوق بشر، آزادی و عدالت چگونه در آن تمثیل می گردد؟

کلام آخر:

با توضیحاتی که در مورد نهاد های جامعه مدنی و نظرات تیوریسنان و منادیان آن داده شد، جامعه مدنی در آخرین تحلیل جز استقرار یک جامعه بورژوازی که در آن طبقات، ارزش اضافی، استثمار و استبداد رسمیت دایمی مییابند، چیز دیگری نیست. انجو ها، رسانه ها، احزاب سیاسی، کمیسیون های بورژوازی که در آن طبقات، ارزش اضافی، استثمار و استبداد رسمیت دایمی می یابد، چیز دیگری نیست. انجو ها، رسانه ها، احزاب سیاسی، کمیسیون های حقوق بشر و دهها نهاد دیگر در جوامع نیمه سرمایه داری و سرمایه داری به عنوان نهاد های جامعه مدنی کاری جز تحقق و جاودانه نمودن چنین رژیم هایی و ایجاد روابط طبقاتی با مقولات فریبده ای چون دموکراسی، مردم سالاری و آزادی بیان ندارند.

سران این نهاد ها با پول هایی که از میلیارد های سرمایه می گیرند، تلاش می نمایند تا با اعلان پایان تاریخ!! بهره کشی و طبقات را نابود نشدنی نشان دهند و ثروت های جهان را به کام عده ای معدودی از اربابان سرمایه فرو برند.

تیوری جامعه مدنی، امروز در برابر جامعه سوسیالیستی برای بشر از سوی بورژوازی قرار داده شده و آن را طوری هدف غایی و نهایی انسان ها وانمود می سازند که گویی تمامی راه ها جبراً به چنین جامعه ای می انجامد، جامعه ای که خیر و فلاح بشریت در آن نهفته است و هر نوع تلاش و تقلا در برابر آن کاری عبث و بیهوده ای بیش نیست!!

به قول تیوری پردازان جامعه مدنی، در امریکا، انگلیس و فرانسه امروز عالیترین و انسانی ترین سطح دستیابی به چنین جامعه ای در حال تکوین است، دموکراتیک ترین و مردم سالار ترین رژیم هایی بر این کشور ها حاکمیت دارند!! رژیم هایی که با سیاست های چپاولگرانه سرمایه داران اداره می شوند و در چارکنج جهان به غارت مصروف اند و هزاران مشکل اجتماعی، جوامع آنها را فرا گرفته که اگر ارتش، پولیس، زندان، جاسوس و محاکم در نگهبانی و حراست از آنها شب و روز پاسبانی نکنند، تنها تظاهرات ملیونی پاریس قادر است که سر دمداران ثروت در فرانسه را تکه پاره کنند و سیاهان امریکا مشت قلیل دموکرات و جمهوریخواه بر قدرت در آن کشور را نیست و نابود سازند.

در کشور ما که بعد از ۱۱ سپتامبر در سایه نظامیان امریکا دولت های پوشالی یکی پی دیگر به میان آمدند و جنایتکار ترین و وطنفروش ترین افرادی در رأس حاکمیت قرار گرفتند، تبلیغ برای رسیدن به جامعه مدنی از طریق سران انجو ها، رسانه ها، احزاب سیاسی و دلالان فرهنگی که جوقه جوقه از غرب وارد افغانستان شدند، با حجم بلندی آغاز گردید. نهاد های جامعه مدنی با پول کشور های امپریالیستی به فعالیت های گسترده ای دست زدند، نهادهایی که مظهر فساد، بی عدالتی، مزدوری، اختلاس و دزدی به شمار می روند.

درین پنجسال که سران این نهاد ها با تدویر صد ها کنفرانس و سمینار و پروپوزل سازی در جهت نهادینه کردن تفکرات بورژوازی و حضور نیروهای اشغالگر امپریالیستی زیر نام دموکراسی، آزادی بیان، آزادی رسانه ها، حقوق شهروندی، آزادی احزاب، پروژه های عدالت و غیره کار می کنند، از لیبرالیزه نمودن اقتصاد، فرهنگ و اجتماع نام می برند. در حالیکه اکثریت قاطع جامعه در فقر، تنگدستی، جنگسالاری، اعتیاد، تروریزم، بی سواد و صد ها پرابلم دیگر دست و پا می زنند، سود های کلانی به جیب این عده سرازیر میشود.

شعار های فریبدهی نهاد های جامعه مدنی که روشنفکران بسیاری را در ملک ما فریفته، قادر به پاسخگویی به نیاز های اولیه و ابتدایی مردم نشده است. سران این نهادها که ۷۰ درصد کمک های خارجی راچپیده اند، به زندگی های افسانوی رسیده و در خیانت به حقوق شهروندان افغانستان، کمتر از جنگسالاران جنایت روا نداشته اند. منادیان جامعه مدنی در آخرین مدل موتر ها سوار اند. در قیمتی ترین قصر ها، خانه و دفتر دارند. فرزندان و اعضای خانواده شان در قیمتی ترین موسسات تحصیلی در داخل و خارج درس می خوانند. قوم و خویش بازی در اکثریت این نهاد ها بیداد می کند. دزدی و اختلاس بدتر از دفاتر دولتی و بلا استثنا در آنها جریان دارد. جز منافع شخصی و خانوادگی کوچکترین روحیه خدمت به خلق در ضمیر آنان وجود ندارد. اکثریت آنان بدتر از افراد تنظیمی در جاسوسی و وطنفروشی غرق اند. تعدادی از سران این نهاد ها با طمطراق، مدعی برابری حقوق زن و مرد اند، ولی به چند زنی توسل میجویند. اعضای دست دوم و سوم آنها چند برابر دیگران دالر می گیرند. اکثر آنان کم سواد، بیکاره و نالایق اند، ظاهر مغش دارند، معیار دانش نزد آنان زبان انگلیسی است، نسبت به افغان ها، اروپاییان و امریکانیان را بیشتر دوست دارند، با دوستان خارجی بیشتر احساس راحتی، غرور و بالندگی می کنند، همیشه از سیستم های حاکمیت در اروپا و امریکا تمجید می کنند و پیوسته دعا می نمایند که امریکا بار دیگر افغانستان را رها

نکنند، در جهت استقرار پایگاه های دایمی امریکا و مفاد ناشی از آن در هر مجلس و محفلی تبلیغ می کنند، پیوسته از فرصت طلایی که نصیب افغان ها شده یاد می کنند (چون فرصت حضور امریکا در افغانستان برای خود شان طلایی است)، از انقلاب و قیام توده ها به عنوان خشونت و بربریت یاد کرده، از اعتصاب شدیداً نفرت دارند. افراد لمیده بر قدرت هرچه جنایتکار، فاشیست و فاسد باشند، از نظر اینان (چون بزرگان اند و باید نزاکت رعایت شود) واجب الاحترام اند. توده های مردم مخصوصاً زحمتکشان از نظر اینان نادان، سنت گرا، غبی، عقب مانده و غیر قابل احترام اند و غیره.

گردانندگان جامعه مدنی در کشور ما با چنین مشخصاتی ادعای عدالت، آزادی و حقوق شهروندی دارند. حقوقی که در آخرین تحلیل به پای منافع شخصی خود شان و امپریالیست ها حلال می گردد و اینان جز دلالتان و مبلغان پست بهره کشی انسان از انسان (خائن ملی) چیز دیگری نیستند که فقط طومار فکری آنان و شرایطی را که می خواهند به وجود آورند، باید با انقلاب عمیق اجتماعی که زحمتکشان تمام کشور ها به عنوان مولدان نعمات مادی در حزب پیشاهنگ گرد آیند و بنیاد جامعه مدنی که مضمون آن را حاکمیت سرمایه داران و استثمار می سازد، فرو ریزند، زیرا این یگانه راه آزادی بشریت است. اگر این دلالتان مدنی خود را صد پاره کنند، باز هم تمام راه ها به این انقلاب می انجامد و بالاخره گیوتین انقلاب حلقوم این بردگان سرمایه یا دلالتان جامعه مدنی را خواهد برید، زیرا تا طبقه و استثمار است، راهی جز انقلاب وجود ندارد.